

## ابیات عربی شعرای عباسی در تاریخ جهانگشای جوینی

دکتر عبدالرضا سیف  
استاد دانشگاه تهران<sup>۱</sup>  
محمّدالدین امجدی

(ص ۱۳ - ۱)

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۲/۷

تاریخ پذیرش قطعی: ۸۹/۱۲/۲۰

### چکیده

تاریخ جهانگشا یک اثر ادبی - تاریخی است که عظاملك جوینی با استفاده از صنایع لفظی و معنوی و کمک گرفتن از تشبیه و استعاره و کنایه و استشهاد به آیات و احادیث و اشعار فارسی و عربی در تلاش بوده است اثری ادبی بیافریند. در این مقاله یکی از اجزای مهم این اثر ادبی یعنی استشهاد به ابیات عربی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

جوینی در کتاب خود برای ادبی‌تر کردن نثر، ابیات عربی بسیاری را به کار برده است. گاهی مصرعی یا بیتی را در بطن جمله و به صورت جزئی از آن قرار داده که حذف آن سبب تشویش جمله می‌شود و گاهی آن را فقط به عنوان شاهد مثالی در تایید مطلب خود به کار برده است. ابیات بسیاری از قصاید شاعران عرب در این کتاب آمده است که در این مقاله ابیات مربوط به شعرای دوره عباسی مانند ابونواس، ابوتمام، متنبی، ابوالعناهیة، ابوالعلاء معری و... مورد بررسی قرار گرفته است.

**واژه‌های کلیدی:** تاریخ جهانگشا، دیوان، قصیده، مغول، ادبیت

### مقدمه

یکی از متون ارزشمند نثر فارسی تاریخ جهانگشای عظاملک جوینی است. آنچه در این کتاب بیشتر در خور تأمل است ادبیت اثر است زیرا نویسنده در وهله‌ی نخست درصدد خلق اثری ادبی - هنری بوده است اگرچه این اثر از نظر تاریخی فوق‌العاده مهم است. عظاملک جوینی با استفاده از صنایع بدیعی اعم از لفظی و معنوی و عناصر بیانی فرم و شکل ادبی مناسبی را خلق کرده است. اگرچه او در این راه مقداری دچار افراط شده اما کتاب او همچنان یکی از متون معتبر نثر پارسی به شمار می‌آید (عباسی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۳). استفاده از ابیات عربی در متن کتاب یکی از نشانه‌های توجه او به جنبه‌های ادبی اثر است.

جوینی گاهی با حفظ وزن و قافیه برخی کلمات را از بیت اصلی تغییر داده و کلمه‌ی دیگر را که با متن و موضوع هماهنگی بیشتری داشته، بکار برده است. نگارنده در این مقاله به بررسی ابیات عربی شعرای دوره‌ی عباسی در تاریخ جهانگشا پرداخته و در حد توان ترجمه و منبع ابیات را در دیوانهای این شعرا بیان کرده و ضبط متن را با ضبط دیوان مقایسه کرده است. همچنین برای آشنایی بیشتر با شیوه به کارگیری ابیات عربی و نشان دادن ارتباط معنایی بیت با متن چند سطر قبل از بیت عربی ذکر شده است.

### ابونواس

ابونواس الحسن بن هانی در سال ۱۴۵ هـ. در اهواز متولد شد. وی مدتی در خدمت هارون الرشید، خصیب امیر مصر و محمد امین بوده است. از او دیوانی برجای مانده که شامل دوازده هزار بیت است. (فاخوری، ص ۲۹۶).

در جلد دوم تاریخ جهانگشا، جوینی صفحه‌ی ۷۸ در «ذکر استخلاص ماوراءالنهر» آمده است «بدین ظفر لشکر توانگر گشت... و هر قومی را فرا خور تمنی معشوقه در کنار آمد بدین فتح که حکم «لها محبان لوطی و زناء» داشت مجنون بلیلی رسید و وامق بعدرا».

ترجمه مصرع: برای آن زن دو دوست هست یکی لواط کار و دیگری زناکار.  
«البیت من قصیده لابی نواس و صدره «من کف ذات حرفی ذی ذکر» (جوینی، ج ۲، حاشیه ص ۷۸)

در جلد سوم تاریخ جهانگشای صفحه ۴۴ آنجا که سخن از توطئه‌ی سیرامون و ناقو

بر ضد منکوقا آن آمده است، می‌خوانیم «اتفاق کردند که منکسار نوین بر سیل حال و استدراک کار برود و آنچه صلاح داند گوید، برحسب اشارت با سواری دو سه هزار از کماة اتراک... که بحقیقت «جنّ علی جنّ و این کانوا بشر... کأنهم خیطوا علیها بالابّر» بودند بر نشست».

ترجمه: اجتماعی از جن بودند اگرچه به ظاهر بشر بودند گویی (از شدت کثرت و فشرده‌گی) آنها با سوزن دوخته شده بودند.

ذکر ابن الاثیر فی المثل السائر ص ۴۸۹ ان هذا البيت من أرجوزة لابی نواس یصفُ فیها اللّعب بالكرة و الصّولجان، و لم اظفر به فی دیوان ابی نواس المطبوع بمصر و این کانت توجد فیہ ارجوزة بهذا الروی بعینه (جوینی، ج ۳، حواشی ص ۴۴).

نگارنده نیز این بیت و مصرع قبل را در دیوانهای ابونواس تصحیح علی فاعور، چاپ دارالعلمیه بیروت، سال ۱۴۰۷ هـ و تصحیح احمد عبدالمجید الغزالی چاپ دارالکتب العربی بیروت سال ۱۴۰۴ هـ نیافت.

### ابوالعتاهیه

ابوالعتاهیه در روستایی به نام عین التمر نزدیک انبار متولد شد. وی بعدها به دربار مهدی، خلیفه‌ی عباسی، راه یافت و پس از شکست در عشق کنیری به نام عتبه از غزل سرایی اعراض کرد و به زهدیات و ذکر مرگ پرداخت. (الفاخوری، ترجمه آیتی، ص ۳۱۶). در جلد سوم تاریخ جهانگشای جوینی صفحه‌ی ۲۱ سه بیت از ابوالعتاهیه آمده است: «و چون صنایع بدایع الهی نهال پادشاهی را در جویبار و جعلناکم ملوکاً ثابت اصل و سامی فرع گردانیده بود باتو<sup>۱</sup> چنانک رسم مغولان باشد برخاست و تمامت پادشاه زادگان و نوینان بر موافقت او چوک زدند<sup>۲</sup> باتو کاسه گرفت و خانیت را در محل خود قرار داد و تمامت خطاب و طلب بر او اقرار کردند.

اتتک الامارة منقادةً      الیک تُجرّرُ اذیالها  
ولم تک تصلح االه      ولم ینک یصلح االه  
ولو رامها احد غیره      لزلزلت الارض زلزالها

ترجمه: حکومت تسلیم شده و در حالی که دامان کشان بود نزد او آمد.

و آن حکومت جز برای او سزاوار نیست و او جز برای امارت صالح نیست.

و اگر کسی غیر از او حکومت را بخواهد هر آینه زمین جنبانده می‌شود جنبانده‌ی.

یذکر ابن الاثیر قصیدهٔ ابیات اَبی العتاهیه فی مدیح المهدی و مطلعها:

الا ما لسیدتی ما لها      تدل، فاحمل ادلالها  
والتی یقول فیها:  
أنته الخِلافه منقاداً      الیه تُجرجر اذیالها...  
فلم تک تصلح آله...      و لم یک يصلح الالهها  
ولو رامها احد غیره...      لزلزلت الارض زلزالها  
ولو لم تطعه بنات القلوب...      لما قبل الله اعمالها

در متن تاریخ جهانگشا «الامارة» ضبط شده است اما در دیوان بصورت «الخلافه» آمده است. همچنین عطاملک جوینی به جای صورت «تجرجر» که در دیوان آمده است فعل را بصورت «تجرر» آورده است. (ابوالعتاهیه من الرّفص الی القبول، خلیل شرف الدین، ص ۱۹۱)

مرحوم قزوینی در حاشیای همین بیت نوشته‌اند «من قصیده لأبی العتاهیه یمدح بها المهدی و البیت الاول فی اصل القصیده هکذا  
أنته الخِلافه منقاداً... الیه تجرر اذیالها  
(انظر الاغانی ج ۳، ص ۱۴۲) (جوینی، ج ۳، حواشی ص ۲۱).

### ابوتمام

ابوتمام حبیب در سال ۱۸۰ هـ. در قریه‌ی جاسم نزدیک دمشق متولد شد. او بعدها به دربار معتصم، خلیفه‌ی عباسی، راه یافت و به سمت مداحی دربار رسید. از آثار او می‌توان از کتاب «الحماسه» و کتاب «الفحول» را نام برد. (فاخوری، ترجمه آیتی، ص ۳۵۶).

در جلد اول تاریخ جهانگشا ص ۱۷۶ در «ذکر صادرات افعال او کتای قان» آنجا که عورتی هندی از او چیزی خواسته بود آمده است که او کتای قان گفت: «چندانک می‌تواند از هر نوع جامه که دلخواه اوست از جامه‌های نسیج چندان برمی‌دارد که استظهار مردی منعم متمول باشد.  
و تُکفّل الایتام عن آبائهم      حتّی وددنا أنّنا ایتام»

ترجمه: تو به گونه‌ای یتیمان را به جای پدرانشان سرپرستی می‌کنی که ما هم دوست داشتیم یتیم بودیم.

بیت فوق بیت هفدهم از قصیده‌ای است که ابوتمام آنرا در مدح مأمون سروده است. مطلع قصیده چنین است :

دَمِنْ أَلَمِّ بَهَا فَقَالَ سَلَامٌ      كَمْ حَلَّ عَقْدَةً صَبْرَهُ الْإِلْمَامُ  
نَحْرَقُ رِكَابَ الْقَوْمِ حَتَّى يَغْبِرُوا      وَ رَجَلِي لَقَدْ عَنَفُوا عَلَيَّ وَ لَامُوا  
(شاهین عطیه، ۱۴۱۲: ص ۲۶۳)

در جلد دوم تاریخ جهانگشا ص ۱۰۸ در «ذکر احوال سلطان محمد و اختلال کار او» آمده است «چنانکه رسم بی‌دولتان باشد رای پیرانه پسر را بازیچه کودکانه می‌شمرد و بدان التفات نمی‌نمود بعلت آنکه هنوز کوكب اقبال در برج هبوط و وبالست و نمی‌دانست که :

السَّيْفُ أَصْدَقُ أَنْبَاءٍ مِنَ الْكُتُبِ      فِي حَدِّهِ الْحَدُّ بَيْنَ الْجَدِّ وَاللَّعِبِ  
بِيضُ الصَّفَائِحِ لَا سُودَ الصَّحَائِفِ فِي      مُتَوْنِهِنَّ جَلَاءُ الشُّكِّ وَالرَّيْبِ

ترجمه: شمشیر از نوشته‌ها و نامه‌ها در خبر دادن راستگوتر است لبه تیز شمشیر مرز میان جد و شوخی است. سفیدی شمشیرها است که شک و ریب را از بین می‌برد نه سیاهی اوراق.

دو بیت مذکور از ابیات آغازین قصیده ابوتمام در ذکر فتح عموریه و مدح معتصم بالله اباسحاق محمدبن هارون الرشید است (همان، ص ۱۸).

در جلد دوم تاریخ جهانگشای جوینی ص ۱۵۸ در «ذکر محاربه سلطان جلال الدین با گرجیان» آمده است «کفره فجرة گرج طمع بر تملیک ولایت مستحکم کردند... در این تمنی زور و اباطیل باعتماد شوکت رجال و شکت رماح و نصال جمعیتی ساختند و زیادت از سی هزار مردان کار تعبیه دادند و حرکت کردند.

أَلْحَقُّ أْبْلَجَ وَالسَّيُوفُ عَوَارٍ      فَحَذَارِ مِنْ أَسَدِ الْعَرِينِ حَذَارٍ  
ترجمه: حق آشکار است و شمشیرها آخته‌اند پس حذر از شیران بیشه، حذر.

این بیت مطلع قصیده‌ایست از ابوتمام که «یمدح فیها المعصم یذکر احراق الافشین» که ابیات ابتدایی قصیده چنین است :

الْحَقُّ أْبْلَجَ وَالسَّيُوفُ عَوَارٍ      فَحَذَارِ مِنْ أَسَدِ الْعَرِينِ حَذَارٍ

ملکٌ غدا جارِ الخلافَةِ منکمُ      والله قد اوصی بحفظ الجارِ  
یا رَبِّ فتنهُ اُمَّهُ قد بزَّها      جبارُها فی طاعهُ الجبارِ  
(همان، ص ۱۴۳)

در جلد سوم ص ۶۱ در «ذکر جلوس منگوقاآن» و اسلام آوردنش آمده است.  
«غلامی از میان ایشان چنانک بر عُجْر و بُجْر مکاید ایشان واقف بود اسلام آورد... و  
مسلمانان بدین فتح باری دیگر حیوتی تازه یافتند، شکر یزدان بتقدیم رسانیدند.»  
فتحٌ تَفْتَحُ ابوابُ السَّماءِ لَهُ      وَ تَبْرُزُ الارضُ فی ابرادِها القُشبِ  
همین بیت در جلد سوم ص ۱۳۹ در نسخه‌ی «فتح نامه‌ی الموت» تکرار شده. آنجا  
که می‌گوید: «از این فتح که با فتح خیبر هم عنان است... برید صبا در وزیدن آمده و  
طیور هوا در پریدن، اولیا ارواح انبیا را تهنیت می‌گویند و زندگان مردگان را مزدگان  
می‌فرستند.

فتحٌ تَفْتَحُ ابوابُ السَّماءِ لَهُ      وَ تَبْرُزُ الارضُ فی ابرادِها القُشبِ  
ترجمه: پیروزی که درهای آسمان برای او گشوده شد و زمین در تگرگهای سفید  
ظاهر و بارز گردید.

این بیت دوازدهم قصیده ابوتمام در مدح معتصم و فتح عموریه است که مطلع  
آن این بیت معروف است :

السَّیْفُ اصدقُ انباءٍ من الکُتُبِ      فی حَدِّها حدٌّ بین الجَدِّ واللَّعِبِ (همان، ص ۱۸)

#### ابن معنز

ابوالعباس عبدالله فرزند خلیفه المعتز بن متوکل در سرای خلافت پرورش یافت. او بعد از  
مرگ مکتفی در حالی که تنها یک شب و یک روز خلافت رانده بود، در سال ۲۹۶ هـ به  
دست غلامانِ مقتدر عباسی کشته شد. از آثار او می‌توان «کتاب البدیع» و کتاب  
«طبقات الشعراء» را نام برد. (فاخوری، ترجمه آیتی، ص ۴۰۷).

در جلد سوم تاریخ جهانگشا، ص ۴۱ در «ذکر جلوس منکوقاآن» زمانی که  
جانورداری به نام کشک خیر از توطئه‌ی ناقو و سیرامون می‌دهد آمده است «شما بساط  
نشاط گسترده‌اید و بعیش و طرب کمِ غمِ جهان گرفته و مخالفان کار را مستعد و  
مُتَشَمَّر شده :

و إن لم تلج بابها مُسرِعاً      أتاكَ عدوُّک من بابها

ترجمه: اگر شتابان بر او وارد نشوی، دشمن تو از آن در بر تو وارد می‌شود. و در همان جلد ص ۴۹ در جریان کشفِ توطئه‌ی ناقو و سیرامون آمده است «و چون مرد صاحب رای بر دشمن بداندیش فرصت یافت اگر در مجازاتِ آن تاخیر روا دارد از کمال حزم و اندیشه نیک بعید باشد و عاقبت موجب حیرت و ندامت گردد. اذا أمكنت فرصةً في العدوّ فلا تُبَدَّ شُغْلُكَ آلَا بها ترجمه: وقتی فرصتی درباره دشمن پیش آمد کارت را جز به آن شروع مکن.

«من قصيدة لابن معتمر مطلعها

الا من لعين و تسكابها تشكى القذى و بُكاهها بها...  
فان فرصة أمكنت في العدوّ فلا تبعد فعلك الا بها  
فإن لم تلجُ بابها مسرعاً اتاك عدوك من بابها

در متن جهانگشای جوینی بیت یازدهم بصورت «إذا امكنتُ فرصةً في العدو» ضبط شده است که در دیوان ابن معنر بصورت «فإن فرصةً أمكنتُ في العدو» آمده است. (دیوان ابن معنر، مجید طراد، ص ۲۳)

### ابوطیب المْتَنَبِي

ابوالطیب احمد بن الحسین در کوفه متولد شد. وی بعدها نزد سیفالدوله حمدانی رفت اما کار او با سیفالدوله به جدایی کشید. وی مدتی در خدمت کافور اخشیدی و ابن عمید بوده و عاقبت در سال ۳۵۴ هـ کشته شد. (فاخوری، ترجمه آیتی، ص ۴۵۳) در جلد دوم تاریخ جهانگشا ص ۱۹۸ در «ذکر والده سلطان ترکان خاتون» آمده است «اصل او قبایل اترکاند که ایشان را قنقلی خوانند... و ممر ایشان بر هر کجا افتادی آن ولایت خراب شدی و رعایا بحصنها تحصن کردند و بحقیقت سبب ظلم و فتک و ناپاکی ایشان دولت سلطان را سبب انقلاع بودند.

قومٌ ترى الصَّلواتِ الخمسِ نافِلةً و تستحِلُّ دَمَ الحُجَّاجِ في الحَرَمِ»  
ترجمه: قومی که نمازهای پنج گانه را نافله می‌دانند و ریختنِ خونِ حجاج را در حرم حلال می‌شمرند.

مِنَ قَصِيدَةٍ لِلْمَتَنَبِيِّ أَنشَدَهَا فِي صَبَاهِ وَ هِيَ مِنَ البَسِيطِ وَ القَافِيهِ مِنَ مِتراكِبِ وَ مِطْلَعِهِ  
ضِيفٌ أَلَمَّ بِرَأْسِي غَيْرِ مُحْتَشِمٍ... وَالسَّيْفُ أَحْسَنُ فَعَلًا مِنْهُ بِاللَّمَمِ  
إِبْعَدْ بَعْدَتْ بِيَاضًا لَا بِيَاضَ لَهُ لَأَنْتَ أَسْوَدُ فِي عَيْنِي مِنَ الظَّلَمِ

و شیخ یری الصلوات الخمس نافلهً و يستحل دم الحجاج فی الحرم

و بیت مذکور بیت بیست و سوم قصیده‌ی فوق است. در دیوان متنبی بجای کلمه «قوم» که در متن تاریخ جهانگشا بکار رفته است کلمه «شیخ» ضبط شده است که ممکن است عطاملک تعمداً کلمه «قوم» را بر صورت اصلی دیوان «شیخ» ترجیح داده باشد.

(شرح دیوان متنبی، مصطفی السیقا، ابراهیم الایباری، عبدالحفیظ شبلی، ج ۴، قصیده ۲۳۳، ص ۳۴)

در جلد سوم ص ۷ در «ذکر احوال سرقویته بیکی» آمده است [خاتون سر] «بیکی در ترتیب و تربیت تمامت پسران و ضبط امور دولت و اقامت جاه و حرمت و کفایت مهمات بحسن رای و درایت اساسی نهاد... و آن از غایت عقل و خویشتن داری و تأمل و تفکر در عواقب امور که مردان عاقل کار دیده از آن غافل باشند بود.

فلو كان النساء كمثل هذی لفضلت النساء علی الرجال

ترجمه: پس اگر زنان مانند این زن بودند هرآینه زنان بر مردان برتری داده می‌شدند. والبيت للمتنبی من قصیده یرثی بها والده سیف الدوله و قد توفیت بمیافارقین و جاءه الخبر بموتها سنه سبع و ثلاثین و ثلاث مئه و انشده اياها و هذه القصیده من الضرب الوافر والقافیه من متواتر مطلعہ :

و نعد المشرفیه و العوالی      تفتلنا المنون بلا قتال  
و نرتب السوابق مقربات      و ما ینجین من خبب الیالی...  
ولو كان النساء کمن فقدنا      لفضلت النساء علی الرجال  
(همان ، ج ۳، قصیده ۱۷۵، ص ۸)

در تاریخ جهانگشا مصرع اول به صورت «فلو كان النساء کمثل هذی» آمده است در حالی که در دیوان «کمن فقدنا» ضبط شده است و مشخص است که عطاملک جوینی جهت هماهنگی بیت با مطالب قبل صورت «کمثل هذی» را تعمداً بر «کمن فقدنا» ترجیح داده است.

در جلد سوم ص ۲۴ در «ذکر جلوس منکوقان» که عده‌ای جلوسش را کاره بودند آمده است «چون مواعظ و نصایح را در ایشان اثری نبود و تفاوتی مشاهده نمی‌افتاد بر سبیل تلافی و تشدید و تکلیف و تهدید پیغامها مکرر می‌کردند و حجت بر ایشان مقرر می‌گردانید تا مگر برفق و مدارا منزجر گردند... و عقل دور اندیش می‌گفت:

يا عاذِلَ العاشقين دَعُ فئَةً      اضلّها الله كيفَ ترشّدها  
ليسَ يُحيك الملامُ في همَمٍ      أقرّبها مِنكَ عنكَ ابعدها

ترجمه: ای ملامتگر عاشقان! گروهی را که خدا گمراه کرده، رها کن! تو چگونه آنها را ارشاد می‌کنی.

ملامت کردن در اندوه‌هایی که نزدیک‌ترین آنها به تو، دورترین آنها از توست تو را زنده نمی‌کند.

للمتنبی قصيدةٌ انشدها في صباه يمدح محمد بن عبّيدالله العلويّ و مطلعها :  
أهلا بدارِ سَباك أغيدها      أبعَدَ ما بانَ عنكَ خُرْدُها  
(همان ، ج ۱، قصیده ۶۲، ص ۲۹۴)

در جلد سوم ص ۴۹ در «ذکر جلوس منکوقآن» و پی بردن به توطئه‌ی ناقو و سیرامون آمده است «منکوقآن خواست که چنانک عادات محمود اوست اغضایی کند و اغماضی واجب دارد... امرا گفتند در کار خصم غفلت و غرور از منهج صواب و عقل دور باشد

و وضعُ النّدى في موضعِ السّيفِ بالعلی      مُضِرُّ كوضعِ السّيفِ في موضعِ النّدى  
ترجمه: قرار دادن بخشش به جای شمشیر به بزرگیها زیان می‌رساند چنانکه قرار دادن شمشیر در جایگاه نیکی.

للمتنبی من قصيدةٍ مشهوره يمدح السيف الدوله و بهنيه بعيد الاضحى مطلعها :  
لكل امرئٍ من دهره ما تَعَوّدا      و عاداتُ سيفِ الدّولةِ الطّعن في العدا  
و إن يُكذِبُ الارجافَ عنه بضده      و يُمسي بما تنوي اعاديه اسعدا  
(همان ، ج ۱، قصیده ۶۰، ص ۲۸۱)

در جلد سوم تاریخ جهانگشا ص ۸۱ در «ذکر جلوس منکوقآن» و بیان بخششهای او آمده است «ای بسا دلها که سر برجان نهادند و گردنها بر تن بماند و درم و دینار در صرّها و کیسهها، و بدین مصلحت باطراف مُلک ایلچیان روان شدند و رسولان پران.  
كالشّمس في كِبِدِ السّماءِ و ضوؤها...      يَغشى البِلادَ مشارقاً و مغارباً»  
ترجمه: مانند خورشید است در دل آسمان که نور آن همه‌ی سرزمینها را از مشرق و مغرب می‌پوشاند.

للمتنبی من قصيدةٍ يمدحُ فيها على بن منصور الحاجب و مطلعها :  
بأبي الشّمس الجانحاتُ غوارباً      اللّابساتُ من الحريرِ جلابباً

المُنْهَبَاتُ قُلُوبِنَا وَ عُقُولِنَا      وَ جَنَاتِهِنَّ النَّاهِبَاتِ النَّاهِبَا  
(همان ، ج ۱، قصیده ۲۴، ص ۱۲۲)

در جلد سوم ص ۲۲۸ در ذکر «سلطنت حسن بن محمد بن بزرگ امیر» و انشاد خطبه‌ی او گوید: «بعد از انشاد بارد و ایراد ناوارد از منبر بزیر آمد و دو رکعت نماز عید بگذارد... و اکثر ایشان در آن روز بخمر خوردن ولوع نمودندی و بلهو و تماشا تظاهر کردند و بدان تهتک و افتضاح بیشتر از آن مجهولان مخذولان مراغمه و معانده مسلمانان که باقامت در میان ایشان مبتلا بودندی خواستندی

و ما أنا منهم بالعیشِ فیهم      ولکن معدن الذَّهَبِ الرَّغَامُ»  
ترجمه: من از جمله‌ی آنها نیستم که در میان آنها خوش باشم ولی (من) معدن طلای نهفته در خاکم.

للمتنبی من قصیدهٍ یمدح فیها المغیث بن علی العجلی و هی من الوافر والقافیه من متواتر و مطلعها :

فَوَادًّا مَا تَسَلَّيْتَهُ الْمُدَامُ      وَ عَمْرٌ مِثْلُ مَا تَهَبُّ اللَّئَامُ  
و دهر ناسه ناس صِغَارًا      وَ إِن كَانَتْ لَهُمْ جُثَّتْ ضِخَامُ  
(همان، ج ۴، قصیده ۱۳۹، ص ۶۹)

### ابوالعلاء معری

او در سال ۳۶۳ هـ . در معرة النعمان متولد شد. در سه سالگی از نعمت بینایی محروم شد. او بعدها به حلب و انطاکیه و بغداد سفر کرد اما پس از فوت مادرش خانه‌نشین شد و خود را «رهین المحبسين» خواند. از آثار او می‌توان اللزومیات، سقط الزند و الفصول والغایات را نام برد.

در جلد دوم تاریخ جهانگشا ص ۱۱۶ در «ذکر احوال سلطان سعید محمد و اختلال کار او» آمده است «و بدانست که حرم او بی‌حرمت شده‌اند... و مخدرات در قبضه استیلای بیگانگان اسیر گشتند... ممات را بر حیا اختیار کرد و فنا را بر بقا گزین.

فیا موتُ زَرِ إِنَّ الْحَيَوَةَ ذَمِيمَةٌ      وَ يَا نَفْسُ جِدِّي إِنَّ دَهْرَكَ هَازِلٌ  
وَ يَا نَفْسُ جِدِّي إِنَّ دَهْرَكَ هَازِلٌ»

ترجمه: پس ای مرگ ما را دریاب که زندگی نکوهیده است. وای نفس کوشنده باش که روزگار تو بر سر شوخی است.

بیت متن از قصیده‌ای است که ابوالعلاء معری آنرا خطاب به یکی از مردمان شام

گفته است که باوی بد رفتاری کرده و او را به معطله نسبت داده است. مطلع قصیده چنین است:

ألا في سبيل المجد ما أنا فاعِلٌ عفاً و اقدم و حزم و نائلٌ

(شرح دیوان ابوالعلاء معری، محمود ابراهیمی، ص ۱۲۴)

در جلد دوم ص ۱۳۲ در «ذکر سلطان جلال‌الدین» آمده است «اگر سلطان جلال‌الدین که رکن اقوی و جانب اشد است سلطان شود هرکس را مقداری و مرتبه معین باشد که قدم از آن فراتر نتوان نهاد و مناصب در نصاب استحقاق قرار گیرد.

الحجل للرجل و التاج المنيّف لما فوق الحجاج و عقْد الدّر للعُنُق»

ترجمه: خلخال از آن پا و تاج بلند از آن سر و گردن‌بند مروارید برای گردن است.

این بیت از قصیده‌ای است که ابوالعلاء معری در بحر بسیط اول و قافیه‌ی مترکب

در جواب یکی از شاعران که او را مدح گفته سروده است و مطلع قصیده این است:

أرقد هنيئاً فانی دائم الارقِ ولا تُشقني و غیرى سالیاً فشقِ

(همان منبع، ص ۱۶۸)

در جلد دوم ص ۱۵۵ در «ذکر حرکت سلطان جلال‌الدین بجانب بغداد» و یاری خواستن او از خلیفه و نپذیرفتن خلیفه استعانت او را و گسیل داشتن لشکری به جنگ او، آمده است «سلطان نیز به ضرورت چاره کارزار و دفع کار می‌بایست ساخت... بر ایشان دوانید و ایشان بهزیمت شدند، سلطان در پی ایشان تا نزدیکی بغداد بیامد... و آتش غارت و نهب در آن ناحیت برافروخت «و موقد النار لا تکرى بتکریتا».

ترجمه: آتش جنگ در تکریت فرو نمی‌نشیند.

این مصراع از ابوالعلاء معری است که این قصیده را در بحر بسیط دوم و قافیه متواتر خطاب به ابوالقاسم علی بن المحسن القاضی التنوخی گفته است و مطلع قصیده چنین است:

هات الحدیث عن الزّوراء أو هیتا و موقد النار لا تکرى بتکریتا

لیست کنار عدیّ نار عادیهً باتت تُشَبُّ علی ایدی مصالیتا

(همان، ص ۳۸۶)

### ابوالفتح بُستی

ابوالفتح علی بن الحسین بن عبدالعزیز بُستی در بُست نزدیک سیستان متولد شد. او بعدها به بخارا رفت و در آنجا وفات یافت. از آثار او می‌توان دیوان اشعارش را نام بُرد.

(فاخوری، ترجمه آیتی، ص ۵۲۳)

در جلد سوم تاریخ جهانگشا ص ۱۷۲ درباره‌ی مرگ ابوعلی منصور پدر ابوالحسن مشهور بالظاهر بالله آمده «قتل حاکم و تخلص خدای تعالی خلائق آن بلاد را از ظلم و غشم و افعال ذمیمه و اخلاق لئیمه او در شوال سنه احدی عشره و اربعمائه بود من مَلِكِ الْمَوْتِ اِلَى مَالِكِ».

ترجمه: از عزرائیل به خازن دوزخ.

این عبارت مصراعی است از جمله دو بیت ابوالفتح بُستی که ثعالبی در الایجاز و الاعجاز آورده است (جوینی، ج ۳، حواشی ص ۱۷۲).

در کتاب «ابوالفتح البُستی حیاته و شعره» این دو بیت آمده است :

قَلْتُ لَهُ لِمَا قَضَى نَحْبَهُ      لَا رَدَّكَ الرَّحْمَنُ مِنْ هَالِكِ  
أَمَا وَقَدْ فَارَقْتَنَا فَأَنْتَ قَبْلُ      مِنْ مَلِكِ الْمَوْتِ إِلَى مَالِكِ

(بُستی حیاته و شعره، ص ۲۸۷)

### نتیجه

با کمی تأمل در صنایع لفظی و معنوی و تشبیهات و استعاره‌ها و کنایه‌ها و استشادهای بسیار زیاد عظاملك جوینی به آیات قرآن، احادیث و اشعار عربی و فارسی که نشان از اطلاعات در خور تحسین اوست، بار دیگر متوجه می‌شویم که این کتاب نه اثری است در جهت ثبت افتخارات مغول که یادگاریست ادبی و درخور ستایش، جوینی مفهوم تاریخی کتاب را عرصه‌ی مناسبی جهت ارائه‌ی معلومات ادبی خود و خلق اثری ادبی دانسته است. با کمی درنگ در این دریا (که گاه گاه خاطر از آن ملول می‌شود) می‌توان بسیار گوهر معانی و دُر الفاظ به دست آورد.

در جای جای این اثر ارزشمند علاوه بر موضوعات ارزشمند تاریخی نمونه‌های ادبی بسیاری وجود دارد که برای شناساندن وجه ادبی این اثر باید مورد بررسی قرار گیرد.

### پی نوشتها

۱. باتو قآن احتمال دارد اصل نسخه باتو آقا بوده باشد (تاریخ جهانگشای جوینی، محمد قزوینی، ج ۳، حواشی ص ۲۰).

۲. چوک زدن: Cook Zadan زانو زدن (شرح مشکلات تاریخ جهانگشا، احمد خاتمی ذیل حرف چ، ص ۱۰۸).

### منابع

- ابراهیمی، محمود، شرح فارسی دیوان ابوالعلاء معری (سقط الزند)، انتشارات دانشگاه کردستان، چاپ ۱۳۸۱.
- جوینی، عطاملک (۱۳۲۹ هـ)، سه جلد، چاپ لیدن.
- خاتمی، احمد. شرح مشکلات تاریخ جهانگشا، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی پایا، چاپ ۱۳۷۳.
- السّیقا، مصطفی، الایاری، ابراهیم، شبلی، عبدالحفیظ. دیوان ابی الطیب المتنّبی، دارالمعرف بیروت، بدون تاریخ چاپ.
- شرف الدین، خلیل. ابوالعتاهیه من الرّفص الی القبول، الموسوعه الادبیة المیسره دار و مکتبه الهلال، بیروت طبع ۱۹۸۷.
- عباسی، حبیب‌الله، ادبیت جهانگشای جوینی، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تربیت معلم تهران، سال نهم، شماره ۳۲، بهار ۱۳۸۰.
- عطیه، شاهین، شرح دیوان ابی تمام، دارالکتب العلمیه، بیروت، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۲ هـ.
- مجید، طراد، دیوان ابن المعتز، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۱۵ هـ. ق / ۱۹۹۵ م.